

تاریخ را نمی‌توان با شعار نوشت

یکی از مشکلات جدی جامعه امروز ایران این است که بخش قابل توجهی از ما، پیش از آنکه تاریخ را بخوانیم، درباره آن قضاوت می‌کنیم. گاه چنان اسیر علاقه‌ها و نفرت‌های سیاسی روزمره می‌شویم که حافظه تاریخی خود را از دست می‌دهیم و فراموش می‌کنیم که یک ملت، فقط در زمان حال زندگی نمی‌کند؛ بلکه بر دوش قرن‌ها تجربه، شکست، پیروزی، تحقیر و مقاومت ایستاده است. اگر تنها به سیصد سال گذشته ایران نگاه کنیم، با واقعیتی تلخ روبه‌رو می‌شویم؛ واقعیتی که کمتر درباره آن سخن گفته می‌شود.

ایران در این چند قرن، بارها جنگیده و بارها نیز بدون جنگ عقب نشسته است. گاه شمشیر کشیده و خاک از دست داده و گاه بدون شمشیر نیز خاک از دست داده است. نتیجه اما در بسیاری از موارد یکسان بوده است: کوچک شدن جغرافیای ایران تاریخی. از جنگ‌های ایران و روس در دوره قاجار گرفته تا عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای، از جدایی بخش‌های وسیعی از قفقاز تا از دست رفتن مناطق دیگری که روزگاری بخشی از حوزه تمدنی و سیاسی ایران محسوب می‌شدند، حافظه تاریخی ما آکنده از تجربه عقب نشینی و از دست دادن است. این موضوع البته نیازمند دقت تاریخی است؛ زیرا همه سرزمین‌های جدا شده را نمی‌توان با معیارهای امروزی «خاک ایران کنونی» نامید، اما تردیدی نیست که ایران در مقایسه با چند قرن پیش، بخش بزرگی از قلمرو تاریخی و حوزه نفوذ خود را از دست داده است.

شاید به همین دلیل است که مسئله استقلال و تمامیت ارضی در حافظه جمعی ایرانیان جایگاهی ویژه دارد. این موضوع صرفاً یک بحث سیاسی نیست؛ بخشی از تجربه تاریخی یک ملت است. حقیقت این است که حفظ استقلال و تمامیت ارضی یک کشور، پیش‌شرط هر اصلاح، توسعه، دموکراسی و آزادی است. کشوری که تجزیه شود، دیگر فرصتی برای تحقق آرمان‌های سیاسی نخواهد داشت. کشوری که امنیت سرزمینی خود را از دست بدهد، دیگر نمی‌تواند درباره کیفیت نظام سیاسی خود تصمیم بگیرد.

در چنین بستری است که گاهی برخی روایت‌های رایج نیز نیازمند بازنگری‌اند. سال‌ها دربارهٔ تشکیل «ارتش نوین» سخن گفته شده است. بی‌تردید اصلاحات نظامی و اداری در دورهٔ پهلوی اول بخشی از روند دولت‌سازی مدرن در ایران بود و بسیاری از پژوهشگران نیز به آن اشاره کرده‌اند. اما تاریخ فقط با شعار سنجیده نمی‌شود؛ با آزمون واقعیت سنجیده می‌شود. سؤال اینجاست که اگر آن ساختار نظامی تا این اندازه قدرتمند بود، چگونه در جریان اشغال ایران در سال ۱۳۲۰، نیروهای متفقین توانستند در زمانی کوتاه کشور را تحت کنترل خود درآورند؟ این پرسشی تاریخی است که پاسخ آن را باید در پیچیدگی‌های آن دوره، شرایط بین‌المللی، وضعیت ارتش و موازنهٔ قدرت جهانی جست‌وجو کرد، نه در تبلیغات سیاسی. تاریخ، نه دادگاه نفرت است و نه دادگاه ستایش. تاریخ، دادگاه واقعیت است و واقعیت معمولاً پیچیده‌تر از روایت‌هایی است که ما دوست داریم بشنویم.

از همین منظر، اگر به دهه‌های اخیر نیز نگاه کنیم، با پدیده‌ای روبه‌رو می‌شویم که مستقل از قضاوت‌های ارزشی دربارهٔ حکومت، قابل توجه است. بسیاری از منتقدان جمهوری اسلامی، به درستی دربارهٔ مسائل گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انتقاد دارند. این حق هر شهروندی است. اما انصاف سیاسی اقتضا می‌کند که میان نقد یک حکومت و انکار همهٔ واقعیت‌ها تفاوت قائل شویم. می‌توان با یک حکومت اختلاف داشت و در عین حال برخی دستاوردهای آن را نیز دید. می‌توان منتقد بود و همزمان منصف ماند.

یکی از واقعیت‌های مهم دوران معاصر ایران این است که برای نخستین بار پس از

قرن‌ها تجربهٔ تلخ عقب‌نشینی و ازدست‌دادن، ایران توانسته است در برابر

فشارهای سنگین خارجی از تمامیت سرزمینی خود دفاع کند. دربارهٔ علل، شیوه‌ها و

پیامدهای آن می‌توان بحث کرد؛ اما اصل این واقعیت را نمی‌توان صرفاً به دلیل اختلاف سیاسی نادیده گرفت. اگر در چند دههٔ گذشته، با وجود جنگ، تحریم، بحران‌های منطقه‌ای و فشارهای خارجی، تمامیت ارضی ایران حفظ شده است، این موضوع، فارغ از هر قضاوت سیاسی، یک واقعیت قابل توجه است. پذیرش این واقعیت به معنای تأیید همهٔ عملکردها نیست؛ همان‌گونه که نقد یک حکومت نیز به معنای انکار همهٔ واقعیت‌ها نیست.

مشکل فضای سیاسی ایران دقیقاً از جایی آغاز می‌شود که حقیقت قربانی نفرت می‌شود.

در آن لحظه، دیگر آنچه رخ داده مهم نیست؛ مهم این است که چه کسی آن را انجام داده است. اگر رقیب کاری مثبت انجام دهد، نادیده گرفته می‌شود. اگر همفکر ما اشتباه کند، توجیه می‌شود. و این دقیقاً نقطه‌ای است که سیاست از عقلانیت فاصله می‌گیرد. جامعه‌ای که

نتواند نقاط قوت و ضعف را همزمان ببیند، در نهایت اسیر نوعی نابینایی

سیاسی خواهد شد.

تاریخ ایران بیش از هر چیز به ما یک درس می‌دهد: ملت‌هایی که حافظه تاریخی خود را از دست می‌دهند، ناچارند هزینه اشتباهات گذشته را دوباره بپردازند. به همین دلیل، شاید امروز بیش از هر زمان دیگری به «انصاف تاریخی» نیاز داشته باشیم. نه ستایش کورکورانه نه نفی کورکورانه، بلکه توانایی دیدن واقعیت آن‌گونه که هست. زیرا حقیقت، حتی زمانی که با سلیقه سیاسی ما سازگار نباشد، همچنان حقیقت باقی می‌ماند. و هیچ ملتی بدون آشتی با واقعیت‌های تاریخ خود، قادر به ساختن آینده‌ای پایدار نخواهد بود.

مهدی روسفید - برلن

12.07.2026